

نقد سه بعدی کتاب افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی

سید بسم الله مهدوی^۱

چکیده

«افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی» مهم ترین اثر الیور روا، محقق و پژوهشگر فرانسوی، در حوزه افغانستان شناسی است. این کتاب، مورد توجه و مستند محققان مختلف داخل و خارج از افغانستان قرار گرفته است. طبیعی است که این کتاب، مثل هر اثر علمی تأثیرگذاری شایسته و نیازمند نقد و بررسی باشد؛ چه از نظر شکلی و چه از نظر محتوایی. لذا پرسش اصلی این بررسی است که: «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی» دارای چه محاسن و معایبی می باشد؟ نقد و بررسی این کتاب با روش توصیفی و تحلیلی انجام شده است؛ با این در نظر داشت این پاسخ پیشین و احتمالی که: کتاب افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، در عین توضیح و تبیین دقیق بسیاری از مناسبات سیاسی و اجتماعی در افغانستان، نسبت به بعضی رخدادها و ریشه یابی آن دچار خبط و خطای عریانی شده است. تبیین دقیق مناسبات حکومت و جامعه در افغانستان، انجام تحقیقات میدانی، نقص در اطلاعات، تلقی نادرست از تشیع و مقامات علمی آن ... از مهم ترین یافته ها در ارزیابی این کتاب است.

کلیدواژه ها

افغان، اسلام، نوگرایی سیاسی، الیور روا، نقد سه بعدی، اطلاعات ناقص و نادرست.

^۱. دکترای تاریخ معاصر جهان اسلام، besmellahmahdavi@gmail.com.

مقدمه

پژوهشگران زیادی از حوزه تمدنی غرب، افغانستان و مسائل آن را مورد توجه و دقت قرار داده و در مورد آن خلق اثر نموده‌اند؛ اما هیچ‌یک جایگاه الیور روا، محقق و پژوهشگر فرانسوی را به دست نیاورده‌اند. روا بیشتر به مسائل کشورهای اسلامی پرداخته؛ اما افغانستان و چالش‌های آن در کانون توجهات روا است. لذا بیشترین آثار قلمی وی با مسائلی مربوط به افغانستان ارتباط پیدا می‌کند و در حوزه افغانستان شناسی، کتاب «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی» بهترین اثر ایشان است. این کتاب، مورد توجه و مستند محققان مختلف داخل و خارج از افغانستان قرار گرفته است. لذا شایسته است که مورد نقد و بررسی علمی قرار گیرد؛ در ابعاد شکلی و محتوایی. چه اینکه، به صورت طبیعی، هر اثری، هرچند تأثیرگذار و مورد توجه، از نقاط ضعف و قوت برخوردار است. حال، این نقاط در «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی» کدام است.

با توجه به مسئله مذکور و با توجه به روش نقد سه‌بعدی که در این مقاله دنبال شده است، پرسش اصلی که در این زمینه شکل می‌گیرد این است: «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی» دارای چه محاسن و معایبی می‌باشد؟ از درون این پرسش اصلی، پرسش‌های فرعی زیر به وجود می‌آید که: ۱- امتیازات و نقاط قوت این اثر، به صورت کلی، چیست؟ ۲- وضعیت شکلی و محتوایی اثر، به صورت کلی چگونه است؟ ۳- حضور شیعیان افغانستان در نهضت مقاومت و جهاد علیه ارتش سرخ شوروی چگونه طرح شده است (بررسی موردی)؟

فرضیه این نوشتار این است که: «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی» در عین توضیح و تبیین دقیق بسیاری از مناسبات سیاسی و اجتماعی در افغانستان، نسبت به بعضی رخدادها و ریشه‌یابی آن دچار خبط و خطای عربانی شده است.

روش این مقاله در نقد و ارزیابی، توصیفی و تحلیلی و در مقایسه داده‌ها و تحلیل‌ها با واقعیات جامعه و منابع معتبر دیگر است و روش گردآوری اطلاعات آن اسنادی است. تاکنون این کتاب به صورت جدی مورد نقد و ارزیابی واقع نشده است و این نوشتار، نخستین نقد جدی در این مورد است.

ضرورت و اهمیت این نقد هم به این دلیل است که روا تأثیرگذارترین افغانستان شناس غربی است و دیدگاه وی مورد استناد بسیاری از نویسندگان حوزه فارسی‌زبان واقع شده است. این در حالی است که نظریات وی در بسیاری از موارد و به خصوص نسبت به شیعیان افغانستان، به‌رغم

نکات دقیقی که نیز داراست، به صورت جدی نیازمند تأمل است و ضرورت دارد که این مسئله مورد توجه واقع شود.

مفاهیم و مباحث نظری

الیور روا

الیور روا محقق و دانشمند علوم سیاسی در مرکز نخبه‌های علمی ملی در پاریس، متولد سی‌ام اوت ۱۹۴۹ در لاروشل فرانسه می‌باشد. وی در فلسفه و زبان‌های شرقی (فارسی) مطالعاتی داشته و موفق به گرفتن مدرک در فلسفه و همین‌طور دکترای علوم سیاسی شده است (شوشتری، ۱۳۷۸: ۴۳).

حوزه تخصصی روا مسائل افغانستان و کشورهای اسلامی آسیای مرکزی است. در واقع او یکی از برجسته‌ترین کارشناسان در امور افغانستان است و در زمینه مسائل اسلام سیاسی، خاورمیانه و آسیای مرکزی نیز تحقیقاتی دارد. تز دکترای وی درباره «جامعه در افغانستان معاصر» می‌باشد. روا استاد مدرسه مطالعات عالی در علوم اجتماعی و انستیتوی ملی زبان‌های زنده شرقی هم است. وی همچنین در سال ۱۹۸۸، مشاور UNOCA (دفتر هماهنگی‌های افغانستان سازمان ملل متحد) بوده است (همان).

روا از معدود محققانی است که مدت‌ها در میان قبایل افغانستان زندگی نموده و از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ هشت نوبت به این کشور سفر داشته و متجاوز از هیجده ماه با مجاهدین در داخل این سرزمین بوده است. (روا، ۱۳۹۰: ۷). در این میان دو بار طی سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ به هزاره‌جات نیز سفری داشته است (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۲۰۱).

روا دارای چند اثر در مورد افغانستان و مسائل جنبش‌های اسلامی است که از جمله آن: اسلام و مقاومت در افغانستان؛ شکست اسلام سیاسی؛ تجربه اسلام سیاسی؛ افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی؛ اسلام سیاسی در افغانستان؛ افغانستان، جنگ کشاورزان خرده‌پا و... می‌باشد. «تحقیقات و نوشته‌های او در باب تاریخ معاصر و تحولات سیاسی-اجتماعی جهان اسلام به‌ویژه مسائل افغانستان همواره محل توجه بوده است و برخی از آثار او به زبان‌های گوناگون ترجمه شده است» (روا، ۱۳۷۸: ۱).

شناسنامه کتاب:

نویسنده کتاب: الیور روا است؛ ترجمه شده توسط ابوالحسن سرو مقدم. چاپ شده توسط انتشارات آستان قدس رضوی در سال ۱۳۶۹ ش. این کتاب از مهم ترین آثار وی در حوزه افغانستان شناسی است و مورد توجه نه تنها پژوهشگران غربی، بلکه دیگر محققان مشتاق حوزه افغانستان و از جمله نویسندگان خود افغانستان بوده و مورد استناد زیادی واقع شده و می شود.

نقد

نقد به معانی مختلفی به کار رفته است؛ یکی از معانی پرکاربرد آن که در اینجا منظور است «آشکار کردن محاسن و معایب سخن... تشخیص محاسن و معایب» (معین، ۱۳۸۸: ۴۷۸۴) می باشد. طبعاً نقد، نق زدن، تخریب، تنقیص مؤلف، ردیه نویسی... نیست و با اینها تفاوت دارد؛ نقد یک کار علمی است که اگر روشمند باشد، از ضرورت پیشرفت و تولید علم به حساب می آید. نویسنده در اینجا تلاش داشته است که مطابق با همین معیارها با متن ارتباط برقرار نموده و آن را مورد بررسی قرار دهد.

نقد سه بعدی:

در این نوع نقد یک اثر علمی در سه بعد تقسیم می شود؛ در بعد اول امتیازات اثر مورد توجه است، در بعد دوم چند محور اثر از نظر روشی، محتوایی و ساختاری مورد اشاره واقع می شود و در بعد سوم روی برخی از مصادیق مذکور در بخش دوم تمرکز شده و مورد توضیح و نقد و بررسی قرار می گیرد.

نقد سه بعدی «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی»

بعد اول: امتیازات کتاب:

امتیازات کتاب از نظر محتوایی این است که: نهضت مقاومت افغانستان را پدیده‌ی تاریخی می داند که ملت مبارز و ملت شهید آن تاریخ را بر دوش گرفته و با مبارزات خود در جهان حرفی برای گفتن دارد؛ نتیجه این جنگ هرچه باشد نظام شوروی را نظیر جهان اسلام متأثر ساخته و دگرگون خواهد نمود (روا، ۱۳۶۹: ۱۲). اهمیت این حرف از این لحاظ است که بعضی ها برای مردم افغانستان نقش چندانی قائل نبوده و نقش بعضی کشورهای فرا منطقه‌ای و جنگ سرد را

در آن مهم‌تر تلقی می‌کنند. امتیاز دیگر اینکه رابطه‌ی دولت و قبایل پشتون و همچنین رابطه‌ی دولت و ملت را در افغانستان، خیلی خوب توصیف می‌کند که در آن قبایل افغان به‌ویژه درانی‌ها و نیز غلزایی‌ها قدرت مرکزی را دست‌نشانده‌ی خود می‌دانند. قبایل، خود را در مرکز و دولت را در پیرامون خود می‌بینند. رابطه‌ی دولت و ملت و وضعیت فساد دولتی در افغانستان و واکنش مردم در قبال آن را به‌خوبی به تصویر می‌کشد و اینکه نهادهای دولتی در خارج از روستا بوده و لباس، رفتار، گفتار (زبان) و منش کارمندان آن با مردم عادی متفاوت است. ارتشاء در صورتی که از مرز قابل قبولی تجاوز نکند، رسوایی حساب نمی‌شود. نگاه روستائیان نگاه نسبت به مأمورین دولت منفی بوده و تلاش دارند که با پرداخت رشوه از بازگشت مجدد آن‌ها به روستایشان جلوگیری کنند. همچنین جلوه‌های متفاوت اسلام در افغانستان و پیشینه تاریخی شیعیان را از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نیز محدودیت‌های آن‌ها را به‌صورت کلی ولی نسبتاً دقیق گزارش می‌کند (همان، فصل ۱ و ۲). در مورد بعضی مفاهیمی همچون سنت‌گرا، اسلام‌گرا و بنیادگرا، بحث نموده و تفاوت‌های آن‌ها را برای خواننده آشکار می‌سازد (همان، ۲۳-۱۲).

از نظر روشی صورت میدانی تحقیق و ماه‌ها حضور در جوامع افغانستان هم مزیت دیگری است که این کتاب دارد. نویسنده طی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ پنج بار به افغانستان مسافرت نموده و این کتاب عمده‌تاً دستاورد این مسافرت‌هاست.

بعد دوم: بررسی شکلی و محتوایی کتاب:

این کتاب در ۳۳۸ صفحه چاپ شده است. تدوین کتاب در پیشگفتار مترجم، تذکر، سرآغاز و پانزده فصل صورت گرفته است که پیوست‌ها، نقشه‌ها، گاه‌شمار رخدادها، مهم، کتاب‌شناسی و فهرست اعلام به آن اضافه شده است.

کتاب حاضر شکل و ساختار مجموعه مقالات مانند را دارد؛ به این معنی که منابع هر فصل در آخر همان فصل آورده شده است، نه در آخر کتاب. هرچند بخش عمده‌ی منابع مباحث مهم به‌صورت میدانی و حضوری بوده است.

ساختار منطقی بحث دقیق است. از رابطه دولت و جامعه آغاز شده و بعد به ترتیب اسلام در افغانستان، مبانی بنیادگرایی افغان و نهضت‌های مردمی تا سال ۱۹۴۷، اسلام‌گرایی تا ۱۹۷۸، اصلاحات کمونیست‌ها و سرکوبی، قیام‌های قبل از تجاوز شوروی و بعد از آن، استقرار احزاب جهادی و مسائل آن‌ها، نقش شیعیان در جهاد، جنگ و جامعه، نهضت مقاومت افغانستان و جهان

خارج و... را مورد بحث قرار داده است.

در این کتاب سعی شده است از طریق توجه به ساختارها رویدادها را تحلیل نماید؛ اما پیش از آن به توضیح مفاهیم زیر پرداخته است.

سنت‌گرا: روا می‌گوید سنت‌گرا بنیان‌گذار طرح‌های سیاسی نیست؛ او از لحاظ سیاسی به هر آنچه محافظه‌کار است تمایل دارد. همچنین نیز با توسعه اقتصادی، در صورتی که متضمن فایده‌ای باشد، به‌خوبی کنار می‌آید و غم دوری او از گذشته بیشتر انگیزه اخلاقی دارد تا میل به برقراری عدالت اجتماعی. دنبال برقراری آداب و اخلاق اسلامی است (همان، ۱۵-۱۴).

بنیادگر: خواهان بازگشت به متون [قرآن] و جستجوی مبانی اسلام است. دشمن بنیادگرایی نه تجدد که سنت‌های غیردینی است. البته بازگشت به متون هم تجلیات مختلفی دارد. ولی در افغانستان بنیادگرایی دامنه گسترده دارد و از قلمرو سنت‌گرایی تا مرزهای اعتراضات سیاسی را شامل می‌شود (همان، ۱۵).

اسلام‌گرا: که در مصر و شبه‌قاره متولد شد، ریشه در محیط‌های بسته و تجددطلب جامعه دارند (دانشسراها، دانشکده‌های علوم و محیط شهری) به‌استثنای ایران. اسلام‌گراها بیشتر به ایدئولوژی اسلامی استناد می‌کنند تا به مذهب به معنای دقیق کلمه. آن‌ها به دنبال الگوبرداری سیاسی از اسلام‌اند و به طرح مسئله دولت می‌پردازند. آن‌ها مدعی بازسازی جامعه و در مرحله اول بازسازی دولت‌اند. آن‌ها خواهان بازسازی روابط سیاسی با اقتباس از امت اسلامی صدر اسلام هستند. افغانستان مورد نادر و جالبی از همکاری علما و اسلام‌گرایان است؛ شاید به این دلیل که اسلام‌گرایان افغانستان از جامعه‌ی سنتی نبریده‌اند (همان، ۱۹).

روا در مورد رابطه دولت و جامعه می‌نویسد: دولت افغانستان در قرن هجدهم با تبلور یک کنفدراسیون قبیله‌ای در یک رژیم سلطنتی موروثی تشکیل شد. قبایل افغان به‌ویژه درانی‌ها و نیز غلزایی‌ها قدرت مرکزی را دست‌نشانده‌ی خود می‌دانند. پست‌ها میان خانواده‌های بزرگ درانی تقسیم می‌شود. دولت تلاش دارد این رابطه را بر عکس نماید ولی موفق نشده است؛ زیرا قبایل مبنای مشروعیت آن است، حتی آنگاه که به شکل دولت‌های غربی نزدیک می‌شود باز هم دولتی است قبیله‌ای و پشتون (همان، ۳۰-۲۹). معتقد است که حکومت ظاهرشاه و داوود عملاً و حتی در دوره دموکراسی یک دولت قبیله‌ای و قومی بودند. نمایندگان مجلس هم به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی نمایندگان قوم خود هستند. دولت از نظر آن‌ها یک عامل خارجی قوی است که باید هرچه بیشتر از آن سود برد (همان، ۴۴-۴۳).

از نقش انگلیس و روس در ترسیم خطوط مرزی افغانستان و نقش انگلیس در تحولات داخلی افغانستان سخن می‌گوید (همان، ۳۶-۳۴).

روند توسعه دولت را توضیح داده و چگونگی سلطه دولت بر امور قضایی و اجتماعی و در اختیار گرفتن قضاوت از مجامع روستایی و قضاوت غیردولتی را و استفاده از ارباب‌ها و خوانین به‌عنوان نماینده دولت در محل را و... بیان می‌کند (همان، ۳۹-۳۶).

جدایی دولت از ملت و نگاه بدبینانه روستائیان نسبت به مأمورین دولتی را به تصویر می‌کشد و اینکه آن‌ها نسبت به مأمورین دولتی، نگاه به اجنبی و مظنونانه است و از بودن آن‌ها در کنار خود احساس ناامنی می‌کنند. از فساد دولتی و رشوه ستانی کارمندان دولت بحث می‌کند و اینکه بیگاری‌ها از مردم روستایی توسط دولت به‌صورت دسته‌جمعی صورت می‌گیرد (همان، ۴۰-۳۹).

در مورد جایگاه اسلام در افغانستان، جلوه‌های متفاوت آن را در جامعه بحث نموده و از اسلام مردمی، مسجد، مردان مقدس، تصوف، علما و شیعیان سخن می‌گوید. وی معتقد است: اسلام برای افغانی‌ها تنها مرجع پشتیبان همگانی می‌باشد. اسلام برای دهقان افغانی عبارت است از افق فکری، نظام ارزش‌ها و مجموعه قوانینی که رفتار او را تبیین می‌کند؛ حتی اگر این قوانین با قوانین دیگری چون نظام قبیله‌ای مخلوط شده باشد. با این وجود مذهب گرایی در افغانستان جلوه‌های متفاوتی دارد. باید میان مذهبی بودن مردمی، اسلام فقهی علما، عرفان صوفی‌ها و اسلام سیاسی اسلام‌گراها تفاوت گذاشت (همان، ۵۵). البته اسلام تنها سیستمی نیست که ضوابط آن بر جامعه حاکم است؛ در کنار آن قوانین ایلاتی و قبیله‌ای نیز وجود دارد که بعضاً باهم در تعارض‌اند؛ بنابراین عملکرد علما آنجا که می‌خواهند شریعت را جانشین این قوانین (پشتون والی) کنند تهدیدی علیه هویت قبیله‌ای تلقی می‌شود (همان، ۶۴-۶۱).

مسجد در روستا فقط مکان عبادی نیست، محل تبادل افکار، حل منازعات و... نیز می‌باشد.

۱۳۷ مراسم عبادی و بعضاً غیرعبادی توسط روحانی ده انجام می‌شود (همان، ۵۷).

مردان مقدس و برکت هم وجود دارد مثل پیرها، ملنگ‌ها، سادات و خواجه‌ها که دارای منزلت اجتماعی است و در نزد مردم قابل احترام؛ روا در مورد این‌ها و جایگاه مذهبی‌شان در نزد مردم و اقوام مختلف توضیح می‌دهد (همان، ۶۶-۶۴).

تصوف که در سه فرقه نقشبندی، قادریه و چشتیه متجلی است، در میان طبقات متوسط ساکن شهرها و اطراف شهرهای افغانستان نفوذ دارد. تفاوت‌های این‌ها و ریشه‌های آن را ذکر می‌کند و اینکه تصوف در میان شیعیان جایگاهی ندارد (همان، ۷۴-۶۶).

در مورد علما و دسته‌بندی آن‌ها و رابطه‌ی آن‌ها با قدرت و حکومت و منابع اقتصادی آن‌ها بحث می‌کند و اینکه حاشیه‌نشین کردن علما از حوزه سیاست نسبت به سایر جاها با تأخیر اتفاق افتاده است؛ زیرا حکومت تا دهه ۵۰ میلادی برای کسب مشروعیت به حمایت علما نیاز داشت؛ ولی علمای سنی به‌رغم اقتداری که داشتند در حوزه سیاست حرفی برای گفتن ندارند. علما از نظر فکری در معنای دقیق کلمه بنیادگرا هستند که می‌خواهند به متون و به اعمال شریعت برگردند (۸۲-۷۴).

تصویر کلی و نسبتاً خوبی از وضعیت تاریخی، سیاسی و اجتماعی شیعیان ارائه می‌دهد و روند نوگرایی آنان را به‌صورت اجمالی بیان می‌کند. وضعیت علمی روحانیت و ارتباط آن‌ها با ایران را بیان می‌کند (۸۵-۸۲).

در بحث بنیادگرایی افغان‌ها: بنیادگرایی افغانستان را متأثر از جریان‌های شبه‌قاره هند می‌داند. جریان‌هایی که از مجدد الف ثانی (شیخ احمد سرهندی م ۱۵۶۴) تا مودودی شکل گرفتند؛ این‌ها همه بر جریان‌های داخل افغانستان تأثیر گزار بوده‌اند. مثلاً از تأثیرات سرهندی، شاه ولی‌الله دهلوی، جنبش مجاهدین سید احمد بریلوی، مکتب دیوبند، پان اسلامیسیم و جنبش خلافت در میان علما و قبایل افغانستان بحث می‌کند. در ادامه قیام بچه سقو را به عنوان یک جنبش بنیادگرا بررسی می‌کند و حمایت علما و قبایل از این قیام را ذکر می‌کند (۱۰۷-۸۷).

در بحث جنبش اسلامیت: می‌گوید که اسلام‌گرایی در افغانستان بیش از آنکه به بنیادگرایی هند وابسته باشد، زیر نفوذ اخوان المسلمین مصر است. آن‌ها از میان بورژوازی دولتی و از مدارس دولتی بر خواسته‌اند. با کمونیست‌ها در تقابل بوده‌اند. در ۱۹۵۸ به رهبری غلام محمد نیازی اسلام‌گرایی پا به حیات می‌گزارد، بنام جمعیت اسلامی. هسته اولیه را استاذ می‌نامند. این‌ها فارغ‌التحصیلان الا زهر بودند. این‌ها به ترجمه آثار سید قطب دست زدند. بعد روند رشد اسلام‌گرایی را در میان دانشجویان و مبارزات آن‌ها با کمونیست‌ها با دولت با اسرائیل، مدارس دینی دولتی، دانش‌سراها و... بحث می‌کند (همان، ۱۱۲-۱۱۰).

روند رشد اسلام‌گرایی در افغانستان را توضیح داده و معتقد است که خواستگاه اسلام‌گراها تحصیل‌کردگان مدارس دولتی (دینی/ غیردینی) بوده و دانشجویان نظر مثبتی نسبت به علما ندارند؛ درحالی‌که اساتید به دنبال جذب نظر علما هستند (همان، ۱۱۴). کودتایی ناموفق علیه داوود در ۱۹۷۵ را توضیح داده و از انشعاب در درون ساختار جمعیت اسلامی به دلیل تفاوت فکری (تکفیر) و رفتاری به دو گروه جمعیت و حزب اسلامی سخن می‌گوید (همان، ۱۲۰-۱۱۵).

در مورد کمونیست‌ها؛ اصلاحات ارضی، مبارزه با بی‌سوادی و تحکیم دستگاه دولت را سه محور اصلی سیاست حزب خلق می‌داند. معتقد است که آشنایی اعضای این حزب با مارکسیسم سطحی بوده است. در حقیقت آن‌ها دنبال تغییر ساختارهای کهن بودند [نه پیاده کردن آرمان کمونیستی]. اصلاحات ارضی و آموزشی را به بحث گذاشته و دلایل شکل‌گیری و شکست آن را بیان می‌کند. وی معتقد است اصلاحات ارضی به خاطر جذب دهقانان بود و از طریق آموزش اجباری حقانیت خود را می‌خواستند به اثبات رسانند؛ اما این اصلاحات ناشیانه اجرا شده و از سویی هم با باورهای مذهبی مردم در تضاد بود؛ در نتیجه شکست خورد. مبارزه با بی‌سوادی به دلیل روش اجرای ناشیانه آن بود و الا مردم مخالف آموزش نبودند. رژیم اقدام به سرکوبی گسترده دین‌داران نموده و در بیش از همه روحانیت شیعه هدف سرکوبی بود. مجموع این‌ها باعث شکل‌گیری قیام مردمی شد (همان، ۱۴۸-۱۳۱).

نخستین قیام‌ها از نورستان و هزاره‌جات شروع شد. قیام مردم هرات، شیعیان کابل و لوای اسمار در کابل از مهم‌ترین قیام‌های پیش از تجاوز ارتش سرخ است که شکل می‌گیرد. در مجموع در این دوره بیش از سه چهارم افغانستان دست به قیام می‌زند. ولی قیام بیشتر در ناحیه فارسی زبان‌هاست (به جز نورستان). به خصوص درانی‌های قندهار در حالت احتیاط به سر می‌برند. از این میان قیام مردم آیماق، هزاره‌جات، کوه‌پایه‌های میمنه تا مزار شریف و زابل خودجوش بوده و قیام‌های مردم هرات، بدخشان و پنجشیر سازمان‌دهی شده است (۱۷۰-۱۵۰).

استقرار احزاب: پس از قیام مردمی احزاب جهادی در مناطق مختلف مستقر می‌شوند. در اینجا احزاب اهل سنت را دسته‌بندی و فعالیت‌ها و جغرافیای استقرار آنان را مورد تفحص و بررسی قرار می‌دهد. روا می‌گوید به دنبال قیام مردمی چهار نوع شبکه حزبی در افغانستان مستقر شد: اسلام‌گرایان، روحانیونی که از مدارس علوم دینی سنتی بر خواسته‌اند (حرکت انقلاب و حزب اسلامی مولوی خالص)، شبکه‌های قبیله‌ای و صوفی (محاز اسلام و نجات اسلامی). اتحادها و انشعاب‌های این احزاب را بررسی نموده و می‌نویسد که احزاب مقیم پیشاور پس از تجاوز شوروی دچار اتحادها و انشعاب‌هایی شدند که از درون آن اتحاد سیاف، حزب اسلامی مولوی خالص و... بیرون آمد (همان، ۱۸۷-۱۷۱).

نقش شیعیان در مقاومت: در مورد شیعیان می‌نویسد: هزاره‌جات اهمیت استراتژیکی فراوانی در نهضت مقاومت دارد. شوروی‌ها از همان اوایل سال ۱۹۸۱ از وسوسه کنترل این ناحیه دست برداشتند. لذا هزاره‌ها دچار جنگ داخلی شدند. فقط حرکت اسلامی است که واقعاً با شوروی‌ها

جنگیده است. احزاب جهادی شیعیان شامل شورای انقلابی اتفاق اسلامی و خمینی گراها می‌شود (همان، ۲۳۳-۲۲۲).

پیامدهای جنگ بر جامعه: از جمله مباحث و محتوای این کتاب تأثیرات و تغییراتی است که جنگ بر جامعه افغانستان به وجود آورده است؛ چه از نظر تغییر ساختار قدرت اجتماعی و افول قدرت خوانین و ظهور علما و چه از لحاظ تأثیرات اخلاقی که بر جامعه داشته و مهاجرت‌های گسترده‌ای که باعث شده است و... (همان، ۲۶۴-۲۶۵).

دسته‌بندی مجاهدین و جنگ‌ها و مواضع کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در قبال حوادث و جهاد مردم افغانستان از جمله دیگر محتواهای این کتاب است که اطلاعاتی در مورد آن ارائه شده است (همان، ۳۲۹-۲۶۶).

بعد سوم: بررسی موردی کتاب (حضور شیعیان در نهضت مقاومت):

در بعد سوم از نقد کتاب «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی» فصل یازدهم را که مربوط به حضور شیعیان در نهضت مقاومت افغانستان می‌شود، برگزیده و به نقد آن خواهم پرداخت. اشکالاتی که در این مورد دیده می‌شود، به‌صورت زیر قابل دسته‌بندی است.

اطلاعات ناقص و نادرست:

دقت اطلاعاتی از محاسن و نقاط قوت یک اثر علمی به حساب می‌آید. به هر اندازه که این مهم بیشتر رعایت شود، اعتبار آن اثر افزایش خواهد یافت؛ بر عکس به هر میزانی که داده‌های نادرست و غلط ارائه نماید، اعتبارش زیر سؤال خواهد رفت. از جمله اشکالات کتاب حاضر نیز این است که اطلاعات ناقص و نادرست به میزان غیرقابل قبولی در آن به ثبت رسیده است. این امر در جاهای مختلفی قابل مشاهده است. به‌عنوان مثال در مورد پاسداران جهاد می‌نویسد: «پاسداران جهاد وقتی به‌عنوان انشعابی از شورا به وجود آمد، به وسیلهٔ دو روحانی، اکبری از بهسود و صادقی نیلی رهبری می‌شد» (روا، ۱۳۶۹: ۲۲۸). این در حالی است که اکبری از بامیان است و نه از بهسود. همچنین آقای صادقی نیلی را صدیقی^۱ نیلی معرفی می‌کند (همان). در مورد حرکت اسلامی و حوزه نفوذ این حزب می‌نویسد که حرکت اسلامی ریشه در شهر و لذا در میان

^۱ صادقی درست است. روا در آثار متعدّدش وی را صدیقی نوشته است. از آنجایی که مترجمین افغانی نوشته‌های روا به همین شکل «صدیقی» ترجمه کرده‌اند، پس این اشتباه ناشی از مترجم ایرانی آثار وی نیست، بلکه سبک نوشته‌های روا چنین برگردانی را تقاضا نموده است.

قزلباش‌ها دارد. این مطلب آقای روا نیز نادرست است؛ زیرا حرکت اسلامی در قم توسط علمای هزاره‌جات پایه‌گذاری شده و آن‌ها از آقای محسنی دعوت کردند که به قم آمده رهبری‌شان را به عهده گیرد. از سوی دیگر شیعیان شهرنشین را مساوی قزلباش‌ها در نظر گرفتن نیز نادرست است. حتی در کابل که بیش‌ترین جمعیت شهری در آن زندگی می‌کردند، حدود نیمی از جمعیت این شهر را هزاره‌ها تشکیل می‌دادند (موسوی، ۱۳۷۸، ۲۳۴). البته اشتباه اطلاعاتی در یک اثر علمی امری عجیبی نیست؛ ولی وقتی از نویسنده صاحب نامی همچون روا و آن‌هم در موارد متعددی رخ می‌دهد، تعجب‌برانگیز می‌شود.

مطالب تفرقه‌انگیز:

افغانستان کشوری است که حساسیت‌های قومی و نژادی در آن وجود داشته و برجسته نمودن برخی مسائل چالش‌برانگیز، می‌تواند بستر ساز ایجاد تفرقه و چنددستگی شود؛ به‌خصوص اگر صحت نداشته باشد طعم توطئه و نفاق انگیزی به خود می‌گیرد. این دست از مطالب در کتاب روا زیاد دیده می‌شود. به‌طور مثال، وی در مورد شورای اتفاق می‌نویسد: «همهٔ والی‌های شورا از سادات هستند و جوانان تحصیل‌کرده خانه‌نشین شده‌اند» (۲۲۷).

این بحث از این لحاظ تفرقه‌انگیز جلوه نموده و اهمیت می‌یابد که در رأس شورای اتفاق آیت‌الله سید بهشتی قرار داشته و فرماندهی نظامی آن را سید جگلن به عهده داشت. روا با طرح این مسئله این مطلب را در ذهن تداعی می‌کند که آیت‌الله بهشتی با اتخاذ سیاست قوم‌گرایانه نقش‌ها و فرصت‌های مهم و سازنده را در اختیار سادات هم تبارش گذاشته و مسیر رشد تحصیل‌کردگان غیر سید را مسدود نموده است. جالب اینجاست که روا یادش می‌رود دو صفحه قبل آقای اکبری را به‌عنوان والی بهسود معرفی نموده است (همان، ۲۲۵). این در حالی است که اکبری سید نیست. از سوی دیگر؛ والی بلخاب شیخ ابراهیم خلیلی و والی دایکندی شیخ محمدحسین دانش بودند که هر دو غیر سید و هزاره بودند (علوی، ۱۳۸۹، ۱۹۷). علاوه بر این معاون اول و دوم آقای بهشتی (شیخ محمدحسین ناصری و صادقی نیلی) نیز هزاره بوده و رابط و دفتردار شورا در پاکستان و ایران (مهدوی شهرستانی و عبدالصمد اکبری) نیز غیر سید بودند. در واقع بحث قومی اصلاً مطرح نبوده و این لیاقت‌ها بود که معیار انتخاب واقع می‌شد. آقای بهشتی نیز با رأی هزاره‌ها به ریاست دست یافته و سید جگلن یک آموزش‌دیده نظامی و یک افسر دولتی بود و در واقع مهم‌ترین افسر آموزش‌دیده و مسلکی در میان هزاره‌ها و شیعیان بود که عزم جهاد داشت. انتخاب وی از این باب بوده و هیچ ربطی به قوم‌گرایی زعیم شورا که

تلویحاً آقای روا مطرح می‌کند ندارد. کسی که با تاریخ شیعیان افغانستان آشنایی داشته باشد، به‌خوبی درک می‌کند که تاریخ معاصر افغانستان، فرصت تحصیلی و آموزشی در عرصه‌های حقوق، سیاسی و نظامی به چه اندازه برای شیعیان این مرزوبوم محدود بوده و افراد آموزش‌دیده نظامی در مقام افسران بالا رتبه، حتی در مقام جگرنی/جگلن، به‌شدت نادر است. روا در مورد پاسداران جهاد اسلامی افغانستان نیز می‌گوید:

«جوان‌های هزاره‌ای که در ایران زندگی می‌کنند به آن [پاسداران] می‌پیوندند. در رأس آن‌ها شیخ‌های جوانی قرار دارند که در ایران تربیت شده‌اند اما بسیار مخالف سیدها هستند» (روا، ۱۳۶۹: ۲۲۹).

این کلام نیز بوی تفرقه می‌دهد. هیچ‌یک از رهبران پاسداران جهاد اسلامی افغانستان نگرش ضد سادات نداشتند. در واقع یکی از رهبران بلندپایه آن (آقای خلوصی) و مهم‌ترین فرمانده نظامی آن (شهید کاظمی) که بعدها عملاً در جایگاه رهبری این حزب تکیه زده بود، سید بودند. روا در موارد متعددی بحث سید و هزاره را به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم مطرح و برجسته می‌کند. اندیشه ضد سادات رهبران پاسداران شاید از اینجا به فکر روا راه یافته باشد که شورای اتفاق و پاسداران جهاد درگیری‌های زیادی باهم داشته و برخی از رهبران پاسداران به‌شدت مخالف شورا بوده و از مرحوم بهشتی نفرت داشتند. آن‌ها مبارزات و جنگ‌های خونینی باهم نمودند. از آنجایی که در رأس شورا سید بهشتی و فرمانده نظامی آن سید جگلن بودند، احتمالاً این مسئله باعث شده که روا خصومت با شورا و سید بهشتی را به معنای ضدیت با سادات تلقی نموده باشد. در صورتی که خصومت‌های حزبی و شخصی با ضد سید بودن فرق دارد.

تلقی نادرست از تشیع و مقام‌های علمی آن:

یکی از اشکالات این کتاب ارائه برداشت نادرست از تشیع و مقام علمی آن است. وی تلویحاً تشیع را یک جریان و سنت ایرانی معرفی نموده می‌نویسد: «تأثیر انقلاب اسلامی ایران از سال ۱۹۷۸ موضوع [ح] نزد جوانان شیعه افغانی احساس می‌شود، خواه جوانانی که در ایران کار می‌کند خواه جوانانی که عضو جامعه روحانیتند: آن‌ها از اعمال مذهبی ایرانی‌ها متابعت می‌کنند» (الیور روا، ۱۳۶۹: ۸۳). وی در صفحات بعد می‌نویسد: «در مورد این دولت‌گرایی مشکل‌آفرین [حکومت شورا در هزاره‌جات] می‌توان از خود سؤال کرد: چگونه مذهب شیعه که از آن به‌طور سنتی به سرکشی و گردنکشی یاد می‌شود؛ به این خوبی در هزاره‌جات با دولت الفت یافته است. چه بر سر تشیع یا سنت ایرانی آمده است؟» (همان، ۲۲۶).

این جملات وی که «آن‌ها از اعمال مذهبی ایرانی‌ها متابعت می‌کنند» و «چه بر سر تشیع یا سنت ایرانی آمده است؟»، بیانگر و نشان‌دهنده دیدگاه بعضی افرادی است که تشیع را ساخته و پرداخته دست ایرانی‌ها دانسته و یک سنت ایرانی قلمداد می‌کنند. در صورتی که شیعیان پیروان مکتب فکری تشیع و رهروان امام علی (ع) و فرزندان معصومش هستند، نه متابعت کنندگان سنت فکری ایرانی‌ها. همسویی شیعیان افغانستان با ایرانی‌ها از این لحاظ است که ایرانی‌ها نیز از مکتب فکری اهل بیت (ع) پیروی می‌کنند. حال اگر در احکام و برخی مسائل اسلامی از مراجع تقلید ایرانی تبار و یا عراقی و... تقلید کرده و یا می‌کنند، به این دلیل است که این افراد شایستگی احراز چنین مقامی را داشته‌اند و این ربطی به نژاد و کشور آن‌ها و سنت ایرانی ندارد. روا این امر را در مقام‌های علمی شیعیان افغانستان نیز توسعه داده و آیت‌الله نامیدن بعضی عالمان افغانستانی را به خاطر ایرانی گرایی و تقلید از ایرانیان می‌داند:

«هیچ افغانی تاکنون موفق به دریافت لقب آیت‌الله نشده است، گرچه تقلید از ایران موجب شده بعضی از شیخ‌ها خود را به این عنوان بنامند» (الیور روا، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی ۸۳).

اینجا نیز روا دچار اشتباه شده است؛ آیت‌الله یک مقام و درجه علمی است و ربطی به ایرانی گرایی ندارد. با عنوان تنها، کسی آیت‌الله نمی‌شود، این امر باید مورد قبول اهل علم واقع شده و صلاحیت علمی وی احراز شود و الا گذاشتن نامی بدون مسمی فرد را به مضحکه تبدیل خواهد کرد. در مجموع؛ می‌توان گفت که روا تلقی نادرستی از تشیع و مقام علمی آن برای خوانندگان ارائه داده است.

نادیده گرفتن نقش جهادی شیعیان و احزاب جهادی آن‌ها:

یکی از نقدهایی که متوجه این کتاب است این است که: نقش شیعیان و احزاب جهادی آنان را در جهاد با کمونیست‌ها و تلاش نظامی جهت کسب استقلال افغانستان کم‌رنگ نشان داده و برای هیچ‌یک از احزاب جهادی شیعه؛ به‌غیر از حرکت اسلامی سهم جدی و قابل توجهی قائل نمی‌شود. ضمن اینکه رقابت‌های حزبی و درونی آن‌ها را بسیار برجسته می‌کند. وی در مورد حرکت اسلامی می‌نویسد:

«تنها یک حزب شیعی است که واقعاً با شوروی‌ها به مبارزه برخاسته: حرکت اسلامی که ریشه در شهر (و بنابراین میان قزلباش‌ها) دارد اما توانسته است به‌خوبی در حواشی هزاره‌جات مستقر شود... این تنها حزب شیعه است که حقیقتاً با شوروی‌ها می‌جنگد. پابرجاترین جبهه‌های

آن در مزار بر گردنهٔ اوانای (نزدیک بهسود با فرماندهی رضوی) و در جنوب غرب غزنه قرار دارند. این حزب در شهرها نیز دارای شبکه‌های مخفی است؛ رهبران با ارزش و رزمندگان مجرب دارد» (همان، ۲۲۲ و ۲۳۲).

اینکه حرکت اسلامی سهم و نقش جدی و واقعی در جهاد و مبارزه ضد اشغالگری سهم داشته و در کارنامه نظامی آن مبارزات درخشان ضد روسی ثبت است، شک و تردیدی وجود ندارد؛ اما حرف این است که سهم بعضی احزاب جهادی دیگر به مراتب بیشتر از حرکت اسلامی در این زمینه است. یکی از بهترین شواهد برای اثبات این ادعا محاکمه غیابی سید جگلن فرمانده ارشد شورای اتفاق اسلامی افغانستان توسط رژیم کمونیستی کابل است. رژیم وقت شش تن از برجسته‌ترین فرماندهان نظامی مجاهدین که بیش‌ترین ضربه را به آن وارد کرده بودند، غیباً محاکمه نموده و حکم اعدام و نابودی آن‌ها را صادر نمود که مسعود، سید جگلن و جلال‌الدین حقانی از جمله این فرماندهان بودند (لعلستانی، ۱۳۸۴: ۷۳). محاکمه غیابی این افراد به خاطر خشم رژیم کابل از شدت مبارزه و جهاد این افراد علیه این رژیم بود. نویسنده کتاب «جنگ قدرت» که خود از نویسندگان و جهادی‌های اهل سنت است، وقتی معروف‌ترین فرماندهان مجاهدین را نام می‌برد، سید جگلن (جگرن) را در میان تمامی فرماندهان سنی و شیعه ولایت غزنی به عنوان اولین نفر نام می‌برد، در بامیان از آقایان اکبری، سید بهشتی و...، در بلخ از محمد محقق و در کابل از سید حسین انوری نام می‌برد که به غیر از آقای انوری، سایر مبارزان و فرماندهان همگی از فرماندهان و رهبران احزابی غیر از حرکت اسلامی می‌باشند (همان، ۳۴۸ و ۳۵۱). این مطالب که در منابع تاریخی غیر شیعیان ذکر شده و به نحوی اعتراف آن‌ها را به نقش شیعیان در جهاد نشان می‌دهد، اعتبارش به مراتب بیشتر از نوشته‌های روا است که اشتباهات فاحش وی در موارد دیگر نیز، نقص اطلاعاتی وی را به نمایش می‌گذارد.^۱

۱. اطلاعات و داده‌های روا در مورد جنبش اسلامی شیعیان افغانستان نه تنها نواقص زیاد دارد، بلکه برخی موارد نادرست نیز هست. به عنوان مثال وی در کتاب افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، زمانی که از اصلاح‌طلبی شیعیان سخن می‌گوید مطلب به گونه‌ای است که سید اسماعیل بلخی پیشگام این جریان محصل حوزه قم قلمداد می‌شود. در صورتی که بلخی محصل حوزه علمیه مشهد بود. باز در همین کتاب صادقی نیلی را از بنیان‌گذاران سازمان نصر معرفی می‌کند. بیشتر اعضای حرکت اسلامی را شهرنشینان می‌داند و یکی از مراکز این حزب را در جاغوری معرفی می‌کند. این در حالی است که حرکت اسلامی هیچ‌گونه پایگاهی در این ولسوالی نداشت. جاغوری عمده‌تأ محل استقرار نهضت اسلامی و تا حدودی سازمان نصر و بعدها حزب وحدت گردید. آقای اکبری را از

همچنین حلیم تنویر از اعضای حزب اسلامی که از مهم‌ترین احزاب اهل سنت در دوران جهاد بود، در مورد نقش سازمان نصر در جهاد می‌نویسد: «سازمان نصر در هرات، مزار شریف نفوذ داشته و در جنگ‌های چریکی کابل [علیه رژیم کمونیستی] نیز با حوزه مرکزی حزب اسلامی افغانستان نیز فعالیت می‌نمود» (محمد حلیم تنویر، تاریخ و روزنامه‌نگاری افغانستان ۴۴۶؛ به نقل از علوی، ۱۳۸۹: ۳۰۵).

این‌ها نمونه‌ای از اعترافات نمایندگان احزابی است که امروزه دوست ندارند برای شیعیان نقش مثبتی در تاریخ افغانستان و به‌خصوص در جهاد قائل شوند. جالب اینجاست که این‌ها از فعالیت‌های جهادی احزابی حرف می‌زنند که روا برای آن‌ها جایگاهی در جهاد و مبارزه ضد کمونیستی در نظر نمی‌گیرد. این می‌رساند که برخلاف ادعای روا تمامی احزاب مهم شیعی نقش بسیار مثبت و فعالی در مبارزات ضد رژیم کمونیستی کابل و ارتش سرخ هم در هزارستان و هم در شهرهای مهم افغانستان داشته‌اند.

از سوی دیگر، در افغانستان مقاومت‌ها عمدتاً محلی بوده و هر قوم و جریانی در محدوده قلمرو جغرافیایی خود اقدام به مبارزات نظامی می‌کردند. این مسئله تنها مربوط به مبارزات جهادی شیعیان نمی‌شود، احزاب اهل سنت نیز عمدتاً همین سیاست را در پیش داشتند. در دوران مبارزه علیه حضور نیروهای حکومت کمونیستی کابل نه‌تنها هیچ‌یک از نیروهای جهادی احزاب اهل سنت به یاری مجاهدین هزاره‌جات نشتافتند، بلکه حتی در داخل مناطق سنی نشین نیز به یاری همدیگر اقدام نمی‌کردند. مجاهدین حزب اسلامی، یا جمعیت اسلامی و یا سایر احزاب جهادی اهل سنت فقط از قلمرو خودشان در برابر نفوذ و حضور نیروهای حکومت کابل و ارتش سرخ شوروی دفاع نموده و در داخل آن به مبارزه اقدام می‌نمودند. حقیقتی که الیور روا خود به آن اذعان نموده است.

این حقیقت دارد که مجاهدین، پیش از هر چیزی در روابط شخصی با قوم خود و قلمرو یا شبکه آن باقی می‌مانند. گروهی از مجاهدین، تحرکی خارج از قلمرو خود ندارد، مگر این‌که به پاکستان برود و یا خطری که خود مسئول آن است، اسلحه تهیه کرده به افغانستان بیاورد (روا، ۱۳۹۰: ۷۹). «در افغانستان هر منطقه، روستا، دره و قومی شرایط خاص خود را داشت و هر خان و فرماندهی منطقه خاص خود [را] اداره می‌کرد» (روا، ۱۳۷۸: ۱۷۳).

این امر، سیاست اصلی و عمده احزاب جهادی بوده است، اما مواردی هم هست که در

مناطق مرزی و مشترک همکاری‌هایی صورت گرفته است. اگر به این موارد جزئی استناد جوییم باید بگوییم که احزاب جهادی شیعه نیز چنین همکاری‌هایی با احزاب جهادی اهل سنت داشته‌اند. نمونه‌ای آن گزارش آقای تنویر است که گفته بود: سازمان نصر در جنگ‌های شهری با آن‌ها همکاری داشته و در مبارزات ضد کمونیستی نقش داشته است. در یادداشت‌های شهید میثم، از فرماندهان سازمان نصر، نیز عملیات مشترک این حزب با حزب اسلامی در ولایت میدان وردک علیه نیروهای دولت کمونیستی گزارش شده است.

البته آقای روا ادعا دارد که به دلیل موقعیت استراتژیک هزارستان منافع شوروی به این است که هزارستان را به حال خود رها و از دخالت نظامی به آن پرهیز کند. لذا شوروی از سال ۱۹۸۱ به بعد دست از وسوسه کنترل این منطقه برداشته و به غیر از کنترل مرکز بامیان خود را درگیر سایر مناطق آن نساخت (روا، ۱۳۶۹: ۲۲۲، ۲۲۵ و ۲۳۰). در نتیجه، با خروج نیروهای کمونیستی کابل و حامیان خارجی آن نیازی به مبارزه و جهاد نیز وجود نداشته، مبارزه‌ای شکل نگرفت.

این در حالی است که از مطالبات اولیه و خواسته‌های اصلی هر نظام و حکومتی این است که حاکمیتش را در سراسر قلمرو حکومتی‌اش بسط و توسعه دهد. در واقع هیچ‌چیزی برای یک حکومت مهم‌تر از این مسئله نیست؛ مگر اینکه مانعی جدی وجود داشته و حکومت را از اعمال این خواسته‌های اولیه بازدارد. این امر در مورد حکومت کمونیستی کابل و پشتیبان خارجی آن (شوروی) نیز صدق می‌کند. برای این حکومت و ارتش سرخ شوروی هیچ منفعتی بالاتر از این وجود نداشت که حاکمیتش را در سراسر افغانستان و از جمله در مناطق مرکزی آن اعمال کند؛ و اداره این منطقه‌ی استراتژیک را نیز به عهده گیرد. به‌خصوص اینکه مناطق مرکزی بزرگ‌ترین ناحیه افغانستان بوده و حداقل یک‌پنجم جمعیت افغانستان در این مناطق زندگی می‌کردند. دولت وقت کابل و ارتش سرخ شوروی (حداقل) می‌توانستند از آن به‌عنوان بهترین مانور سیاسی در برابر دشمنان داخلی و خارجی خود استفاده نموده و محبوبیت اجتماعی‌شان را به رخ آنان بکشند و خود را یک رژیم مردمی و مطابق با خواسته‌های مردم افغانستان و مخالفین خود را افراد شورشی، نامطلوب و فاقد پایگاه اجتماعی نشان دهند.

بنابراین برخلاف ادعای روا منفعت و انگیزه لازم برای کنترل هزارستان وجود داشت، اما موانعی موجود بود که از دستیابی به این مهم بازمی‌داشت. این موانع احزاب جهادی شیعیان بودند که به‌عنوان چنین سدی عمل می‌نمودند. اصولاً نفس حضور احزاب جهادی در این منطقه‌ی وسیع و مدیریت آن مهم‌ترین عامل بازدارنده‌ی حضور نیروهای دولتی و حامیان خارجی آن

به حساب می‌آمد. بدون شک اگر احزاب جهادی شیعیان نبودند که مبارزه و جهاد ضد کمونیستی شیعیان را سازمان‌دهی نموده و خلاً قدرت ناشی از شکست دولت کمونیستی کابل را پُر می‌کردند؛ دولت کمونیستی و ارتش سرخ به راحتی و به زودی مقاومت مردمی را درهم شکسته و حاکمیتشان را در این منطقه اعمال و تثبیت می‌نمودند؛ اما استقامت و مبارزه سازمان یافته احزاب جهادی که با موقعیت سوق الجیشی هزارستان پشتیبانی می‌شد، مانع از دستیابی آن‌ها به این آرزو گردید. البته حکومت کابل و ارتش سرخ سعی، تلاش و توانایی‌شان را برای سلطه دوباره بر منطقه به کار برد؛ اما هر بار با مقاومت شدید مردمی و احزاب جهادی مواجه شده و مقتضایه شکست خورد. لذا گزیری نبود جز اینکه برای همیشه هزارستان را ترک کنند. نگارنده نیز تلاش‌های حکومت کمونیستی جهت استیلا بر مناطق شیعه‌نشین را به خاطر دارد که در آن احزاب جهادی و مردم شیعه به مقابله و مبارزه برخاسته و مانع استقرار آن‌ها در ولسوالی جاغوری و قره‌باغ (بخش شیعه‌نشین) شدند. بر اثر این مبارزات نیروهای اعزامی رژیم شکست خورده و مجبور به بازگشت شدند. از سوی دیگر، اصلاً نفس حضور قدرتمندانه‌ی احزاب شیعی در این منطقه که مانع از نفوذ نیروهای رژیم در این منطقه وسیع و آزادی آن از سیطره حکومت کمونیستی کابل می‌گردید، عین مبارزه و جهاد بود و ایفای نقش مثبت جهادی.

در نتیجه می‌توان گفت که شیعیان و احزاب جهادی آن نقش مهمی در جهاد داشته و برای دستیابی به استقلال افغانستان جنگیده و هزاران شهید داده‌اند. این حقیقتی است که آزادی سریع هزاره‌جات و سقوط رژیم کمونیستی کابل توسط مجاهدین به آن گواهی می‌دهد. به خاطر داریم، کابل زمانی سقوط کرد که نیروهای جمعیت اسلامی افغانستان، حزب و وحدت اسلامی افغانستان و جنبش ملی اسلامی افغانستان در هماهنگی باهم بر دولت مرکزی فشار آورده و این شهر را از بقایای رژیم کمونیستی تحویل گرفتند.

۱۴۷ اکنون سؤالی که در ذهن‌ها خطور می‌کند این است که چرا روا از میان احزاب جهادی شیعیان توجه خاصی به حرکت اسلامی از خود نشان می‌دهد؛ این حزب را حزبی شهرنشینان، با رهبران و فرماندهان باتجربه و لایق، تنها حزب شیعی دارای نقش واقعی در جهاد و... معرفی می‌کند؟ درحالی که بعضی از دیگر احزاب جهادی چه از نظر فرهنگی و چه از لحاظ نظامی برجسته‌تر از این حزب بود (گروه پژوهشی سینا، ۱۳۸۱: ۶-۶۸۵).

در پاسخ دلایل چندی را می‌توان مطرح کرد. یکی ارتباط نزدیک این حزب با جمعیت اسلامی است که روا به آن اذعان نموده است (روا، ۱۳۶۹: ۲۳۲). اهمیت این مسئله از اینجا درک

می‌شود که فرانسه از میان احزاب جهادی افغانستان نگاه خاصی نسبت به جمعیت اسلامی و فرمانده آن مسعود داشته و سعی در تقویت آن داشت. این کشور بر خلاف دیگر کشورهای غربی و عربی کمک‌های خود را نه به پاکستان که به صورت مستقیم در اختیار جمعیت و به خصوص شورای نظار قرار می‌داد. هیچ جریان جهادی دیگری از کمک‌های این کشور بهره‌مند نبود.

فرانسه با اعزام داکتران و نرس[پرستار]هایش به مناطق تحت کنترل جمعیت اسلامی و به‌ویژه ساحات زیر اداره شهید احمدشاه مسعود برای خود دوستان و حامیانی در داخل افغانستان تدارک دیده بود. کمک‌های ویژه و اختصاصی کشور فرانسه وقتی داخل پاکستان می‌گردید، بدون آنکه رهبری جمعیت اسلامی از آن اطلاعی یابد و یا پاکستانی‌ها صلاحیت تفتیش و کنترل بر آن‌ها را داشته باشند به نقطه مرزی بین پاکستان و افغانستان (چترال) انتقال داده می‌شد و از آنجا افراد اطمینانی جبهه پنجشیر توسط قافله‌هایی از اسب‌ها و قاطر‌ها محموله‌ها را به منطقه پنجشیر انتقال می‌دادند (لعلستانی، ۱۳۸۴: ۱۹۰).

در تشهیر و معرفی هرچه بیشتر او [احمدشاه مسعود] به جهان خارج، ژورنالیست‌هایی نظیری سندیکال و برخی فرانسوی‌های دیگر نقش فعال بازی کردند (همان، ۱۹۱).

بنابراین نزدیکی با جمعیت نزدیکی با حزب و جریان مورد علاقه و حمایت فرانسه است که روا پژوهشگر مرکز «نخبه‌های علمی ملی» این کشور است. علاقه‌ی روا به جمعیت و شورای نزار پوشیده نیست، وی در جای‌جای آثارش علاقه خود به این حزب را نشان داده است. قطعاً از جمله افرادی که در معرفی جمعیت و شورای نزار به دولت فرانسه نقش دارد، روا است. حال، نزدیکی حرکت اسلامی به چنین جریانی می‌تواند دیدگاه روا را نسبت به آن جهت خاصی بخشد. دلیل دوم رابطه نسبتاً سرد این حزب با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران و اطرافیان امام خمینی رهبر جمهوری اسلامی ایران (در مجموع با رهبران انقلاب اسلامی) و ارتباط نسبی آن با جهان غرب است. این یک واقعیت است که غرب از انقلاب ایران و صدور آن در جهان اسلام وحشت داشت. لذا هر جریانی در داخل جهان اسلام که فاصله‌اش را با این انقلاب حفظ نموده و به نحوی غیریتی از خود نشان می‌داد، مورد توجه و تشویق آنان واقع شده و جریان‌های موافق آن مورد بی‌مهری قرار می‌گرفت؛ بنابراین این مسئله نیز می‌تواند در توجه بیشتر روا به حرکت اسلامی بی‌تأثیر نباشد.

دلیل سوم به ضعف اطلاعاتی روا بر می‌گردد. درست است که روا حداقل هشت بار به افغانستان سفر نموده و در میان مردم آن به گردش پرداخته است، اما حضور وی در هزارستان دو

بار (که آن‌هم در سال‌های اول قیام ضد کمونیستی مردم بود) بیشتر گزارش نشده است؛ بنابراین بخش عمده اطلاعات خود را در مورد احزاب جهادی شیعه از جریان‌های اهل سنت به دست آورده که به دور از حب و بغض نبوده است. آن‌ها حتی در برابر کشورهای کمک‌کننده غربی به تخریب وجهه‌ی احزاب شیعی پرداخته و دوست نداشتند که کمک‌های خارجی به دست نیروهای جهادی شیعیان برسد (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴: ۲۱۶). این مسئله یک بحث جدی است که می‌تواند دلیل نادیده گرفتن سایر احزاب جهادی را در مبارزه ضد کمونیست‌ها نیز تحلیل نماید.

بررسی ناسیونالیستی احزاب جهادی شیعیان افغانستان:

یکی از نقدهای مهمی که متوجه این اثر است، نگرش و ساختار فکری نویسنده‌ی آن است. ساختاری که منجر به اشتباهات فاحشی شده است. نگرش روا نسبت به موضوع ناسیونالیستی و قوم‌گرایانه است. وی تلاش دارد تمامی احزاب شیعی را بر پایه همین نگرش فهم، تفسیر و دسته‌بندی نماید. روا در این مسیر تا جایی پیش می‌رود که تفاوت‌های نژادی را دلیل پشت کردن هزاره‌ها و شیعیان به حکومت کمونیستی کابل اعلام می‌کند:

«علی‌رغم به ستوه آمدن مردم [هزاره] از اختلافات داخلی [احزاب جهادی شیعیان]، آن‌ها هیچ تمایلی به پیوستن به رژیم از خود نشان نداده‌اند... در نظر آن‌ها قدرت کمونیستی شکل دیگری است از قدرت پشتون» (روا، ۱۳۶۹: ۲۳۰).

البته روا در کتاب افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی نیز بر این مسئله تأکید کرده و تفاوت‌های نژادی را دلیل پیشگامی هزاره‌ها در مبارزه ضد کمونیستی قلمداد نموده است (روا، ۱۳۹۰: ۱۱۳). این در حالی است مسئله بسیار مهم‌تر و جدی‌تر از آن است که آقای روا قضاوت می‌کند. نه پیشگامی هزاره‌ها در مبارزات ضد حکومت کمونیستی کابل به خاطر سلطه پشتون‌ها و ماهیت پشتونی این رژیم بوده و نه تمایل نداشتن آن‌ها به رژیم ریشه در این مسئله داشته است، بلکه دلیل اصلی به تفاوت و تقابل در جهان‌بینی‌ها و ارزش‌های رژیم و مردم هزاره بر می‌گردد. علت مبارزه مردم هزاره ماهیت کمونیستی و ضد خدایی و ضد دینی حکومت کابل بوده است، نه ماهیت پشتونی آن‌ها، و گرنه پیش‌ازاین نیز حکومت افغانستان ماهیتی پشتونی داشته است؛ اما مردم هزاره حاکمیت آن را پذیرفته و هیچ‌وقت دست به جهاد و مبارزه دینی علیه آن نزدند.

نگرش ناسیونالیستی و قوم‌گرایانه روا باعث شده است که وی ساختار و ترکیب احزاب

جهادی شیعیان را قومی در نظر گرفته و بسیاری از شواهد ناقض آن را نادیده بگیرد.

«نصر اعضای خود را از میان هزاره‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند بر می‌گزیند... در تابستان ۱۹۸۲ تندروهای شورا با تکیه بر حزب هزاره طرفدار ایران به نام نصر که تاکنون خارج از شورا بوده به کودتایی علیه سید بهشتی دست می‌زنند» (روا، ۱۳۶۹: ۲۲۸ و ۲۲۵)؛ و یا این عبارت وی: «جوان‌های هزاره‌ای که در ایران زندگی می‌کنند به آن [پاسداران] می‌پیوندند. در رأس آن‌ها شیخ‌های جوانی قرار دارند که در ایران تربیت شده‌اند اما بسیار مخالف سیدها هستند» (روا، ۱۳۶۹: ۲۲۹). «تنها یک حزب شیعی است که واقعاً با شوروی‌ها به مبارزه بر خواسته: حرکت اسلامی که ریشه در شهر (و بنابراین میان قزلباش‌ها) دارد اما توانسته است به‌خوبی در حواشی هزاره‌جات مستقر شود» (روا، ۱۳۶۹: ۲۲۲).

این همه تأکید بر «حزب هزاره»، «مخالف سیدها»، «قزلباش‌ها» و... بیانگر این است که روا سعی دارد مسئله را از دید ناسیونالیستی بررسی کند؛ و با همین دید به تبیین رفتار سیاسی و دسته‌بندی احزاب جهادی شیعیان پردازد. به همین دلیل اشتباهات فاحشی را نیز مرتکب می‌شود. اختلافات را برجسته نموده و به بزرگ‌نمایی آن می‌پردازد. به‌گونه‌ای که در مواردی حالت تفرقه‌انگیزی به خود می‌گیرد.

به‌هرحال، از نظر آقای روا، احزاب جهادی شیعه؛ مثل سازمان نصر، پاسداران جهاد و... ساختار قومی و نژادی داشته، سعی و تلاش رهبران و فرماندهان این احزاب بر این بوده است که نخبگان سیاسی، فرهنگی و نظامی‌شان را از میان مردم هم‌نژاد خودشان تأمین کنند. جریان‌هایی که هزاره‌ها در رأس آن‌ها قرار داشتند به جذب هزاره‌ها و جریان‌هایی که غیر هزاره‌ها در آن نقش بیشتری داشتند به جذب نیروهای غیر هزاره و افرادی از قوم خودشان می‌پرداختند.

البته؛ قومیت و نژادگرایی یکی از واقعیت‌های جامعه افغانستان است. به‌گونه‌ای که بسیاری مواضع سیاسی و غیرسیاسی رهبران و سیاستمداران این کشور با چاشنی قوم‌گرایی همراه بوده و مواضع و منافع قوم خاصی را حمایت و دنبال می‌کند. شاید به همین دلیل، روا با نگاه ناسیونالیستی به تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی افغانستان و از جمله بررسی احزاب جهادی شیعه می‌پردازد؛ اما این نگاه نمی‌تواند همه واقعیت‌های سیاسی افغانستان را تحت پوشش و مورد تجزیه و تحلیل دقیق و عالمانه قرار دهد و چه‌بسا ما را از درک صحیح واقعیت‌ها محروم نماید. این امر در مورد مباحث روا دقیقاً اتفاق افتاده است. وی به دلیل همین نگاه ناسیونالیستی که به ساختار احزاب جهادی شیعیان داشته است، نتوانسته است که واقعیت‌های احزاب جهادی شیعیان

را درک و آن گونه که باید گزارش کند. دسته‌بندی‌های قومی، برجسته نمودن و بزرگ‌نمایی گرایش‌های نژادی، تضاد قومی و حاد نشان دادن آن و... همگی به خاطر همین نگاه اشتباه ناسیونالیستی است که در اینجا داشته است.

در اینجا برای اثبات نادرستی دیدگاه روا ساختار قومی احزاب جهادی مورد نظر ایشان را بررسی نموده و نشان خواهیم داد که واقعیت‌ها کاملاً برخلاف ادعاهای وی است. همان گونه که ملاحظه شد، روا سازمان نصر را حزبی هزاره گرا معرفی نمود که به دنبال جذب جوانان هزاره است؛ اما واقعیت‌ها خلاف این است؛ زیرا پایه‌گذاران و کادر رهبری این حزب متشکل بود از آقایان «رحمت‌الله افتخاری، قسیم اخگر، سید حسین حسینی دره صوفی، عبدالعلی مزاری، عبدالکریم [محمد کریم] خلیلی، قربان علی عرفانی، ضامن علی واحدی... و صادقی پروانی» (علوی، ۱۳۸۹: ۲۷۱). همچنین سید عباس حکیمی، شهید سید عبدالحمید سجادی، شفق بهسودی و محمد ناطقی. هیچ‌یک از این افراد دارای تفکر ناسیونالیستی هزاره‌گرایی نبودند. قسیم اخگر (قرلباش)، حکیمی، شهید سجادی و شهید حسینی اصلاً هزاره نبوده و دیگران نیز چنین تفکری نداشتند. به‌خصوص شهیدان حسینی و مزاری (در دهه پنجاه و نیمه اول شصت شمسی) تفکر جهان وطنی‌شان را به اثبات رسانده و برای پیروزی انقلاب اسلامی ایران که هیچ ربطی به هزاره‌ها نداشت، مبارزه کردند. شهید سید حسینی از یاران نزدیک امام خمینی (ره) رهبر انقلاب اسلامی ایران بوده و شهید مزاری هم به خاطر این انقلاب زندان ساواک را تجربه نمود. همچنین در استان (ولایت) غزنه که قدرتمندترین پایگاه سیاسی، نظامی و اجتماعی سازمان نصر در آن قرار داشت، بالاترین مقام و چهره شاخص این حزب سید عباس حکیمی بود. در سطح کلان کشوری و بین‌المللی نیز تأثیرگذارترین شخصیت این حزب شهیدان سید حسینی و مزاری بودند. حال، این پرسش ایجاد می‌شود که این چگونه حزبی هزاره‌گرا است که رهبران و سیاست‌گذاران اصلی آن غیر هزاره‌ها هستند؟ این علاوه بر آن است که در سطوح پایین‌تر و در ردیف‌های دوم و سوم... نیز بسیاری از فرماندهان نظامی و کادرهای سیاسی و فرهنگی آن غیر هزاره‌ها بودند.

روا پاسداران جهاد را نه تنها حزب هزاره‌ها که به‌صراحت ضد سادات اعلام می‌کند. در صورتی که برخی از چهره‌های برجسته این حزب از سادات بودند. به‌عنوان مثال آقای سید دین محمد خلوصی از سیاست‌گذاران مطرح و پایه‌گذاران پاسداران و شهید کاظمی بزرگ‌ترین فرمانده نظامی این حزب هر دو سید بودند. از سوی دیگر، برخلاف ادعای روا هیچ ضدیتی از جانب

رهبران پاسداران نسبت به سادات مشاهده نشده است. اصلاً تقابل نژادی در جامعه شیعه هیچ وقت در زمان جهاد تا نیمه اول دهه هزار و سیصد و شصت شمسی (که این کتاب همین زمان را گزاش می کند) وجود نداشته است. تفاوت سلیقه ها و برخوردهای شخصی کاملاً طبیعی است، اما این مسئله با تفکر ضد سادات یا ضد هزاره فرق می کند. همان گونه که قبلاً تذکر دادم، احتمالاً آقای روا جنگ های پاسداران را با شورای اتفاق که رئیس آن سید بهشتی و فرمانده نظامی آن سید جگلن بودند، نشان دهنده ضدیت آن ها با سادات منظور کرده باشد که اگر چنین باشد؛ در واقع یک تعمیم شتاب زده را مرتکب شده است. این احتمال از این جهت تقویت می شود که در جای دیگر می نویسد: «سیدها بر این گروه [شورای اتفاق] سیطره داشتند» (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۲۰۲).

نگاه ناسیونالیستی برداشت های روا در مورد حرکت اسلامی را نیز به خطا برده است. قبلاً ثابت کردیم که ترادف دانستن شهرنشینی با قزلباش ها یک اشتباه فاحش است؛ زیرا جمعیت هزاره ها در شهر کابل (که بیش ترین قزلباش را در خود جای داده است) نه تنها بیشتر از این قوم بوده که حدود نیمی از جمعیت کل شهر را تشکیل می داده است؛ بنابراین این ترادف درست نیست. دوماً؛ بیشتر نیروهای حرکت اسلامی و فرماندهان نظامی آن از هزاره ها بودند و نه از قزلباش ها و سادات. مثلاً افرادی همچون دکتر شاه جهان، دکتر صادق مدبر، حاجی معلم، شهید قنبرعلی مظلومیار، حاجی علی یار، امین، فیضی و... برجسته ترین فرماندهان حرکت اسلامی و همه هزاره اند. در ولایت (استان) غزنی حرکت اسلامی دو پایگاه نظامی بسیار مهمی داشتند که یکی در منطقه زردالو از توابع ولسوالی قره باغ بود؛ و دیگری در منطقه جغتو. نظامیان این دو پایگاه و فرماندهان نظامی آن همه هزاره بودند.

از سوی دیگر عمده پیشنهاددهندگان تأسیس این حزب تقریباً همگی علمای هزاره مقیم قم (محمد هاشم صالحی ترکمنی، علی یاور افتخاری، یوسف زکی جاغوری، اسلامی شهرستانی، مسلمی و سید محمدعلی جاوید و...) بودند. این ها از آقای محسنی دعوت می کنند که به ایران آمده رهبری آن ها را به عهده گیرند.

گروهی از علمای افغانستان در قم پس از صحبت های زیاد به این توافق رسیدند که از شیخ آصف محسنی که در سوریه به سر می برد، دعوت کنند تا برای تنظیم امور جهاد به قم بیاید. وی نیز پس از تلگرام علما، دمشق را به قصد قم ترک کرد و در ۱۳۵۸/۱/۱۹ تشکیلات حرکت اسلامی افغانستان را تأسیس و اعلام موجودیت نمود و در اولین گام طی اطلاعیه ای خواستار

تشدید مبارزه مسلحانه [علیه رژیم حاکم بر کابل] شد (خسروشاهی، نهضت‌های اسلامی: ۲۳).

حال؛ چگونه می‌توان حرکت اسلامی را حزبی متعلق به غیر هزاره‌ها خواند؛ در صورتی که هزاره‌ها در آن اکثریت داشته و بدنه اصلی و بیشتر اعضای فرهنگی، سیاسی و نظامی آن را هزاره‌ها تشکیل می‌دادند؟ آیا فقط به این دلیل که رهبر آن آقای محسنی بوده و سید محمدعلی جاوید، سید انوری و احياناً بعضی افراد دیگر از افراد شاخص آن است، حضور پر رنگ و حداکثری هزاره‌ها را (آن‌هم در موقعیت‌های مختلف) در آن نادیده بگیریم؟

در اینجا لازم است این توجیه احتمالی را بررسی کنیم که شاید منظور روا از هزاره‌ها اعم از سادات باشد؛ یعنی سادات را نیز جزء هزاره‌ها در نظر گرفته باشد؛ اگر این‌گونه باشد، نقد جدی بر دیدگاه وی وارد نیست. ولی این توجیه با مباحث دیگر وی نمی‌سازد که می‌گوید: «سادات خود را هزاره نمی‌دانند بلکه عرب معرفی می‌کنند» (روا، ۱۳۶۹: ۲۲۴). همچنین در جایی که می‌گفت پاسداران جهاد از میان هزاره‌ها عضو می‌پذیرد و رهبران آن به شدت ضد سیدها می‌باشند. این تقابل و دوئیت در جای‌جای آثار روا دیده می‌شود. از سوی دیگر اگر سادات را نیز جزء هزاره‌ها در نظر بگیریم؛ جایی برای غیر هزاره خواندن حرکت اسلامی باقی نخواهد ماند. اصلاً حرکت اسلامی موجودیت خود را از دست می‌دهد.

بنابراین، بررسی ناسیونالیستی روا و تعیین ساختار قومی برای احزاب جهادی شیعیان مطابق با واقع نبوده و بازتاب‌دهنده حقایق ساختاری و عضوگیری تشکیلات سیاسی- نظامی شیعیان نیست؛ و همان‌گونه که ملاحظه شد دچار اشتباهات فاحشی می‌باشد.

واقعیت این است که احزاب شیعی بیشتر بر مبنای فکری و ایدئولوژیکی به جذب افراد و اعضا می‌پرداختند و نه بر اساس نژادی و قوم‌گرایی. ترکیب اعضای آن از اقوام مختلف شیعی تشکیل شده و هر فردی عمدتاً بر اساس لیاقت خود بر مسندی سیاسی، نظامی و... تکیه می‌زد. بلی بودند افرادی که بینش و گرایش ناسیونالیستی داشتند، ولی این فرق می‌کند با سیاست قوم‌گرایانه و جذب افراد خاص از سوی حزب. تفاوت سلايق و علايق برخی افراد را نمی‌توان به حساب کل حزب و سیاست‌های آن گذاشت. به خصوص هرچه به سمت آغاز شکل‌گیری این احزاب و دوره جهاد پیش می‌رویم، قوم‌گرایی اندک بوده و بطلان این نگرش بیشتر خود را نشان می‌دهد؛ البته هرچه به زمان حال (از اواخر دهه ۱۳۶۰ شمسی به بعد) نزدیک می‌شویم مباحث ناسیونالیستی در میان جریان‌های شیعی پررنگ می‌شود و امروزه به عنوان یک واقعیت وجود دارد.

نتیجه‌گیری:

در مجموع کتاب «افغانستان اسلام و نوگرایی سیاسی» اثر قابل توجه و تأثیرگذاری در مورد تاریخ معاصر افغانستان و به‌خصوص در باره تاریخ جهاد ضد کمونیستی مردم این کشور است؛ اما این کتاب به همان میزانی که در مورد جهاد و مبارزات ضد کمونیستی احزاب اهل سنت دقیق است، در باره احزاب جهادی شیعیان دچار نقص و اشتباه است. شاید دلیل مهم این مسئله این باشد که وی آن چنانکه باید در میان شیعیان و احزاب جهادی آن حضور نداشته و در گزارش خود متأثر از گزارش‌های رقبای جهادی این احزاب است. همچنین تحلیل مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر اساس نظریه قبیله تبارگرایی و نادیده گرفتن دیگر نظریه‌ها اشتباهی است که روا مرتکب شده و تحلیل‌ها و گزارش‌های وی را به انحراف کشانده است.

منابع:

۱. اسپوزیتو، جان، بازتاب جهادی انقلاب اسلامی ایران، محسن مدیرشانه‌چی، انتشارات باز، تهران، ۱۳۸۲ش.
۲. خسروشاهی، سید هادی، نهضت اسلامی افغانستان، دفتر مطالعات سیای و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۰ش.
۳. روا، الیور، افغانستان اسلام و نوگرایی سیاسی، ابوالحسن سرو مقدم، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹ش.
۴. روا، الیور، تجربه اسلام سیاسی، محسن مدیر شانه‌چی و حسین مطیع امین، انتشارات بین‌المللی امین، ۱۳۷۸ش.
۵. روا، الیویه، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، علی عالمی کرمانی، عرفان، تهران، ۱۳۹۰ش.
۶. شوشتری، مهدی، معرفی اسلام‌شناسان غربی: (۱) الیویه روا (۲)، اسلام و غرب، ش ۲۱، ۱۳۷۸ش.
۷. علوی، سید محمدرضا، ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان، مؤسسه خدمات فرهنگی باران [بیجا]، ۱۳۸۹ش.
۸. گروه پژوهشی سینا، افغانستان در سه دهه اخیر، مؤسسه فرهنگی ثقلین، قم، ۱۳۸۱ش.
۹. لعلستانی، []، جنگ قدرت؛ وقایع سه دهه اخیر افغانستان، [بی‌نا]، [بیجا]، ۱۳۸۴ش.
۱۰. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، احیای هویت، انتشارات سراج، قم، ۱۳۷۴.
۱۱. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، ج ۴، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۸ش.
۱۲. موسوی، سید عسکر، هزاره‌های افغانستان، عرفان، تهران، ۱۳۷۸ش.